

نقد و توجیه رویه قضایی

دادنامه‌ای پدرسالارانه

دو نگاه به یک دادنامه به خواسته صدور اجازه ازدواج

پیش جستار
ذا درسی نو رخدیی بر پدرسالاری کهن^۱

حکم نفسگیری بود
قاضی به خانه برگشت
چشمی پر خون و
چشمی پر از اشک
ترازویی بر دیوار می‌گریست.
جلیل قیصری

۱- سنجش دادنامه‌ها یا همان نقد رأی به‌ویژه به برکت محیط مجازی این سال‌ها گسترش فراوان یافته جز مجله نقد رأی قوه قضائیه که تقریباً اختصاص به این موضوع دارد. در میان دیگر مجله‌های حقوقی، نشریه کانون وکلای مرکز پیشتازی می‌کند و این هم نشانه و هم دستاورد دگردیسی‌هایی است که در اندیشه و ساختار چیره بر مجله رخ داده. نگاهی به پیشینه موضوع نشان می‌دهد پیش آمده که دو سنجش یکی در هم داستانی و یکی در چالش با یک دادنامه به چاپ برسند و به گونه‌ای پاسخ یکدیگر باشند اما کمتر دیده شده یک دادنامه را دو نویسنده با زاویه نگاه‌های دگرسان واکاوی کرده و هر دو بر نراستی‌ها و نادرستی‌های آن چیز بنگارند. از شماره پیش مجله کانون دو نگاه، کانون راستی‌های یک

۱- پیش جستار به قلم علی صابری، دبیر بخش نقد و توجیه رویه قضایی است.

دادنامه را ژرف کاوی کردند. این رویکرد نوزاده شده اینک به فراخور سیاست و کیاست سردبیر و البته دلیری دو وکیل جوان نگارنده‌های مقاله‌ها، کژی‌های یک دادنامه با دو نگاه نگریسته شده و پیش روی شماسست که این را خود باید به فال نیک گرفت.

۲- خواه بانوباور (در برابر فمینیست واژه پارسی شایسته‌تری نیافتم. این را پیش نهادم شاید جا بیفتد) خواه نه حق بر گزینش همسر از حقوق نسل اولی است. در حقوق بشر نسل اولی می‌خوانیم که تکالیف دولت‌ها سلبی است (در گزینش همسر دخالت نکن و نگذار کسی دخالت کند). نقض آن درخور دادخواهی است. افزون بر آن، ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی را داریم که بی‌گمان بانوباوران با آن همدل نیستند. به هر روی، جدا از تفاسیر حقوقی و کوشش برای دگرگونی قانون و تلاش برای کاستن از باور منفی آن، شهروند نمی‌تواند و نباید منتظر قانونگذار بماند تا حقش به وی داده شود. جوان است و جویای همسر. با همین ظرفیت نیم‌بند ماده ۱۰۴۳ پی دادرسی می‌رود و شکفتا که چگونه نه حقش را می‌گیرد و نه احترامی نسبت به انتخابش می‌بیند.

۳- در این دو نگاشته دکتر ناصر سرگران جانباز نابینا دادنامه را از جهت مبحث حقوق معلولان به چالش می‌کشد. جایی که مرد معلولی که خواهان درخواست ازدواج با او را داشته در دادنامه مستقیم و غیرمستقیم به سخره گرفته می‌شود که ناصر خان با زبانی حالی به دور از خشکی مباحث حقوقی در عین گم نشدن و فدا نکردن استدلال‌ها و استنادات از عهده کار به خوبی بر می‌آید نگاشته‌اش شیرین است. در نگاشته دوم زهرا علی‌اکبر نیشابوری با زاویه نگاه حق بانوان بر گزینش همسر پی چالش با دادنامه می‌رود که این نگاشته نیز خواندنی است. دادنامه حاشیه‌های دیگری نیز داشته از جمله پا در میانی سمن حامی معلولان در رد توهین و تحقیر نسبت به این گروه که چون سردبیر مجله خود در جامعه مدنی دستی بر آتش دارد بی‌گمان در برگزیدن این نگاشته‌ها کارا بوده. برای دیدن این حاشیه‌ها بنگرید به (www.alisaberi.ir، حقوق خانواده (۱۴) و پی نوشت‌های آن)

۴- به ظاهر دادرسی‌های نو در مبحث حقوق خانواده ما رخدیدی است بر پدر سالاری‌های کهن. هم به هنگام ازدواج، دادرش نقش پدر زوجه را بازی کرده و با همان نگاه، وی را از برگزیدن هر که دلش می‌خواهد باز می‌دارد و هم به هنگام طلاق، پدرسالارانه مثیل لباس سفید عروسی تا کفن سفید را پیش می‌نهد. برای آسیب‌شناسی بنگرید به دادنامه صادر شده از شعبه ۲ دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران در نشانی سامانه پیش گفته.

آویزه: با سانسور در هر شکلش به‌ویژه در شعر و موسیقی ناسازگاریم. اما افسوس که به ظاهر این سانسور به عکس اشعار و ترانه‌های آموزنده را قیچی می‌کند و غیرآموزنده‌ها در قالب‌بندها و (باند)‌های گوناگون خوانده می‌شوند به هر حال بانو و آقای خواهان ازدواج در این پرونده تحت تأثیر آن آهنگ قرار نگرفته‌اند که (توی ترافیکم بی‌خیال قانونیم) آنها چه در ترافیک چه در خلوت با همین گنجایش نیمه‌تمام قانون پی آن رفته‌اند تا دستشان را بگیرند اما دریغ که دادرش به‌عنوان نماینده قانون خردشان در برگزیدن یکدیگر را ناراست و ناکامل می‌داند و به گونه‌ای قلم می‌زند که انگار مرد معلول محجور است که هیچ

بانویی که خواهان همسری با اوست نیز ناقص عقل است. اینک بهتر آن نیست که ایشان دیوانه بارون باشند و بیخیال قانون؟! اینک این شما و دادنامه و این دو نگاشته پیش رویتان:

دادنامه بدوی

درخصوصِ دعوای خانم مرضیه... فرزند... به طرفیت آقای حسن... فرزند... به خواسته اذن ازدواج بانظر به اینکه خود خواهان در جلسه رسیدگی صراحتاً اعلام نموده‌است که فرزند موردنظر برای ازدواج نابینا بوده و صرفاً یک چشم وی نور و سایه را حس می‌کند و خوانده نیز با در نظر گرفتن همین موضوع نابینایی فرد موردنظر با درخواست ازدواج فوق مخالفت کرده‌است و از طرفی از نظر روان‌شناسی تحمل چنین زندگی مشترکی نیز بسیار سخت و شاید غیرتحمّل خواهد بود که ممکن است منجر به ازهم‌پاشیدگی زندگی مشترک و عواقب متعدد گردد و از نظر فیزیکی نیز نه تنها چنین زوجی نمی‌تواند پشتیبانی برای زوجه باشد، بلکه این زوجه‌است که باید حمایت و پشتیبانی کند و همچنین باتوجه به در نظر گرفتن موارد فوق اساساً طرفین نمی‌توانند هم‌کفو تلقی گردند درحالی‌که از نظر شرعی و قانونی زوجین باید هم‌کفو باشند. لذا دادگاه دعوای را وارد ندانسته و به استناد ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی حکم بطلان دعوای خواهان صادر و اعلام می‌نماید رأی صادره ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظر در دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران می‌باشد.

رئیس شعبه ۲۷۸ دادگاه حقوقی تهران، ناصر فراقی

نقد اول

رابطه هم‌کفوبودن زوجین با معلولیت



ناصر سرگران

مدرس حقوق بین‌الملل و فعال حوزه حقوق افراد دارای معلولیت

n99sargaran@gmail.com

پیشگفتار

سال ۱۳۸۸ با یک داستان واقعی که سراسر قصه پُرغصه یک شهروند و دوست دارای معلولیت بود مواجه شدم. داستان یک دانشجوی دارای معلولیت از ناحیه هر دو دست و بینایی مطلق که دوران شکوفایی و پیشرفت را طی می‌کرد، اما با یک مخالفت به بهانه معلولیت، هرگز نتوانست به مسیری بازگردد که رشد و بالندگی وی را رقم می‌زد! واحد را سال‌ها پیش از آنکه هم‌دانشگاهی باشیم می‌شناختم، اما حضور در دانشگاه مشترک

باعث شد تا بیش‌ازپیش با چالش‌های وی برای ازدواج آشنا شوم. واحد نخستین شهروند دارای معلولیتی نبود و نیست که به بهانه معلولیت از ازدواج بازمی‌ماند. هفت سال تلاش بی‌فرجام واحد برای جلب رضایت پدر دختر موردعلاقه‌اش با مسائل و دشواری‌های فراوانی گذشت که خود می‌تواند موضوع یک رمان بلند معلولیت باشد.

به‌هنگام مواجه‌شدن با داستان واحد، درحال‌گذراندن درس مدنی پنج و حقوق خانواده بودم. وجود دو اتفاق یادشده توجه من را معطوف به ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی گرداند. توجهی که به‌رغم عدم‌پذیرش فلسفه وجودی ماده یادشده من را برآن داشت تا با ظرفیت‌های نهفته در آن به مدد دوست خویش بشتابم. ظرفیتی که به‌جهت موانع اجتماعی، فرهنگی، ملاحظات خانوادگی و... امکان استفاده نیافت. ظرفیتی که از طریق مراجع قضایی می‌توانست هم به مدد واحد و هم دختر موردعلاقه وی بشتابد تا با طرح خواسته اذن در ازدواج ازطرف دختر به‌طرفیت پدر، در مرجع صلاحیت‌دار با پشتوانه قضایی، مانع بازماندن یک انسان از ازدواج به‌بهانه معلولیت شود.

طی این سال‌ها با موارد متعدد دیگری مواجه شدم که یا تلاش‌های آنان برای ازدواج به‌بهانه معلولیت و با مخالفت پدر دختر بدون‌نتیجه می‌ماند یا در صورت حصول نتیجه پس از ماه‌ها و حتی سال‌ها صرف مشقت‌های بسیار برای جلب رضایت، اقناع و اثبات خویشتن تلاش‌ها به‌ثمر می‌رسید، تلاش‌هایی که تکیه بر اهرم‌های اجتماعی داشت و بنابه همان ملاحظات اجتماعی در مسیر حقوقی و قضایی قرار نمی‌گرفت. تا آنکه در ده سال بعد که می‌اندیشیدم باورهای منفی و غلط درباره معلولیت دچار دگرگونی شده‌است با یک رأی قضایی مواجه شدم که ابزاری قضایی به‌عنوان یک پشتوانه حقوقی و له شهروندان دارای معلولیتی به ابزاری علیه آنان تبدیل گشت باآنکه حق آنان در اسناد و مفاد حقوق بشری برای تشکیل خانواده به‌رسمیت شناخته شده‌است.

دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۲۱۶۵۰۰۳۳۴ به تاریخ ۱۳۹۸/۰۲/۳۰ از شعبه ۲۷۸ دادگاه خانواده مجتمع قضایی شهید مفتاح تهران که در پی تقدیم دادخواستی مبنی بر خواسته اذن در ازدواج دختری جهت زندگی مشترک با یک شهروند با آسیب بینایی به‌طرفیت پدر خویش مطرح شده بود موضوع یادداشت پیش‌روست که در ادامه واکاوی می‌شود.

◀ گفتار نخست- نگاهی به حق بر تشکیل خانواده در اسناد حقوق بشری

از حیث تاریخی ماده ۱۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر^۲ از جمله مهم‌ترین اسناد حقوق بشری است که موضوع حق بر تشکیل خانواده و رضایت بر ازدواج را به‌رسمیت می‌شناسد. یکی از چالش‌هایی که امروزه به‌رغم بسیاری از تحولات اجتماعی و پیشرفت‌های بشری با آن مواجه هستیم، باورهای سنتی و بازدارنده در ازدواج جوانان (به‌ویژه در مناطق محروم و کم‌تر توسعه‌یافته) است که قطعنامه شماره ۸۰۳/۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد به

سال ۱۹۵۴ به‌درستی به آن توجه مبذول داشته‌است. قطعنامه صادره اشعار می‌دارد: برخی رسوم، مقررات و روش‌های سنتی مربوط به ازدواج و خانواده با اصول مندرج در منشور ملل متحد^۳ و اعلامیه جهانی حقوق بشر مغایرت دارند.

بی‌شک یکی از مسائل سنتی بازدارنده همانا باورها و تصورات ناصحیح درخصوص معلولیت و معلول است که مبتنی بر دیدگاه‌های پزشکی و خیریه‌ای است. دیدگاه‌هایی که افراد دارای معلولیت را صرفاً با آسیب جسمی و ذهنی معرفی می‌کند و توانایی‌های افراد و عوامل محیطی معلولیت‌زا را نادیده می‌گیرد، موضوعی که در تعریف‌های نوین از افراد دارای معلولیت با دیدگاه‌های نوین اجتماعی و حقوق‌بشری از افراد دارای معلولیت تجلی یافته‌است.

ماده ۱ کنوانسیون حقوق افراد دارای معلولیت (مصوب ۲۰۰۶) فرد معلول را چنین تعریف می‌کند: «افراد دارای معلولیت شامل کسانی می‌شوند که دارای نواقص بلندمدت جسمی، ذهنی، روانی یا حسی می‌باشند که در تعامل با موانع گوناگون امکان دارد مشارکت کامل و مؤثر آنان در شرایط برابر با دیگران در جامعه متوقف گردد».

ازاین‌رو تعریف یادشده صرفاً بر آسیب جسمانی و ذهنی فرد تأکید نمی‌کند، بلکه به عوامل محیطی و رابطه میان آن دو نیز توجه می‌کند.

معاهدات الزام‌آور حقوق‌بشری علاوه بر قطعنامه‌های مطرح‌شده موضوع رضایت به ازدواج و حق بر تشکیل خانواده را مورد تأکید و شناسایی قرار داده‌اند. کنوانسیون رضایت به ازدواج مصوب سال ۱۹۶۲، ماده ۲۳ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی^۴ مصوب سال ۱۹۶۶، ماده ۱۰ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی^۵ مصوب سال ۱۹۶۶، ماده ۱۶ کنوانسیون منع هرگونه تبعیض علیه زنان مصوب سال ۱۹۷۹ و ماده ۲۳ کنوانسیون حقوق افراد دارای معلولیت از مهم‌ترین معاهدات الزام‌آور حقوق‌بشری درخصوص شناسایی حق مذکور است که دولت‌های عضو متعهد به احترام، حمایت و اجرای آنها می‌باشند. اما در میان معاهدات یادشده ماده ۲۳ کنوانسیون حقوق افراد دارای معلولیت از حیث مرتبط‌بودن با موضوع موردبحث اهمیت دوجندانی دارد. پاراگراف یک از بند ۱ ماده مذکور در مقام بیان تعهدات دولت‌های عضو در زمینه احترام به خانه و خانواده تصریح می‌کند: «حقوق تمامی افراد دارای معلولیت که به سن ازدواج رسیده‌اند جهت ازدواج و تشکیل خانواده بر مبنای رضایت کامل و آزادانه همسران موردنظر به رسمیت شناخته می‌شود».

دولت جمهوری اسلامی ایران با تصویب یا الحاق به میثاقین بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و کنوانسیون حقوق افراد دارای معلولیت مستند به ماده ۹ قانون مدنی متعهد به اجرای آنهاست چراکه از حیث حقوقی معاهدات مذکور درحکم قانون داخلی است و همان آثاری بر مقررات مندرج در آنها مترتب است

3. Charter of the United Nations

4. International Covenant on Civil and Political Rights

5. International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights

که بر قوانین عادی نظام حقوق داخلی بار می‌شود. از این‌رو هم در پرتو مقررات عام حقوق بشری و هم در پرتو مقررات خاص حقوق بشری در باب افراد دارای معلولیت منع از ازدواج می‌تواند به نقض حقوق شناخته شده در اسناد مذکور بینجامد. اما پرسشی که مطرح است، جایگاه ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی و رابطه آن با حق بر تشکیل خانواده و ازدواج افراد دارای معلولیت در پرتو دادنامه صادره چگونه است؟ موضوعی که در ادامه مورد مداخله قرار می‌گیرد.

◀ گفتار دوم- رابطه هم‌کفوبودن زوجین با معلولیت

مستند قانونی‌ای که مبنای رأی صادره و رد خواسته دختر مبنی بر اذن در ازدواج با یک فرد با آسیب بینایی به طرفیت پدر قرار گرفت ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی است. ماده یادشده مقرر کرده است: «نکاح دختر باکره، اگرچه به سن بلوغ رسیده باشد، موقوف به اجازه پدر یا جد پدر اوست و هرگاه پدر یا جد پدری بدون علت موجه از دادن اجازه مضایقه کند، اجازه او ساقط و در این صورت دختر می‌تواند با معرفی کامل مردی که می‌خواهد با او ازدواج نماید و شرایط نکاح و مهری که بین آنها قرار داده شده پس از اخذ اجازه از دادگاه مدنی خاص به دفتر ازدواج مراجعه و نسبت به ثبت ازدواج اقدام نماید».

پاسخ به این پرسش که آیا ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی در تعارض با مقررات یاد شده است یا نه در حوصله مطلب حاضر نمی‌گنجد، لکن نکته قابل ملاحظه رد خواسته اذن در ازدواج به جهت معلولیت طرف ازدواج است و اینکه آیا رد چنین خواسته‌ای مصداق بارز تبعیض بر مبنای معلولیت محسوب می‌شود؟ و آیا معلولیت می‌تواند علت هم‌کفوبودن زوجین گردد؟ چرا که قاضی صادرکننده رأی با استناد به صحبت‌های خواهان و خوانده که خواستگار دختر فردی نابینا بوده است و صرفاً از ناحیه یک چشم نور و سایه را احساس می‌کند ازدواج را به مصلحت دختر تشخیص نمی‌دهد.

نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت این است که اگرچه دادنامه صادره مستقیماً یک فرد معلول را (از این حیث که طرف دعوا نیست) از ازدواج و تشکیل خانواده منع نمی‌کند، اما نتیجه آن محروم ساختن فرد از ازدواج با دختر مورد علاقه‌اش صرفاً به دلیل معلولیت است و البته نادیده گرفتن رضایت دختر نیز جنبه دیگر مسئله است.

نکته قابل تأمل در دادنامه صادره استدلال قاضی صادرکننده رأی است که از حیث روان‌شناسی تحمل چنین زندگی مشترکی را بسیار سخت و حتی شاید غیرقابل تحمل می‌داند که ممکن است منجر به ازهم‌پاشیده شدن زندگی مشترک و عواقب متعدد گردد و از نظر فیزیکی نه تنها چنین زوجی را قادر به پشتیبانی از زوجه نمی‌داند بلکه بیان می‌کند که این

◀ اگرچه دادنامه

صادر به مستقیماً

یک فرد معلول

را (از این حیث که

طرف دعوا نیست)

از ازدواج و تشکیل

خانواده منع

نمی‌کند، اما نتیجه

آن محروم ساختن

فرد از ازدواج با دختر

مورد علاقه‌اش صرفاً

به دلیل معلولیت

است و البته

نادیده گرفتن رضایت

دختر نیز جنبه دیگر

مسئله است

زوجه است که باید زوج را حمایت و پشتیبانی کند و در نهایت نظر به موارد فوق به این نتیجه می‌رسد که اساساً زوجین را نمی‌توان هم‌کفو تلقی کرد.

واقعیت آنکه با نگاهی به زندگی شهروندان دارای معلولیت می‌توان دریافت که قاضی پرونده از مقدمات غلط به نتیجه احتمالاً صحیح رسیده است.

اول آنکه آیا یک حقوق‌دان می‌تواند در مقام یک روان‌شناس نیز ارزیابی لازم را داشته باشد؟ با پذیرش این نکته که همچنان واقعیات اجتماعی موجود از رویکردهای ناصحیح نسبت به معلولیت و افراد دارای معلولیت حکایت می‌کند قاضی پرونده نمی‌بایست همچون یک شهروند عادی خود را به دام باورهای اشتباه انداخته و حتی موضوع را آنقدر بدیهی بینگارد که خود در مقام یک روان‌شناس استدلال نماید. بهتر آن بود که با استعلام امر از کارشناس متخصص در تبیین مقدمات لازم برای استدلال خویش دوراندیشی بیشتری می‌داشت.

دوم براساس یک باور ناصحیح دیگر، که زن را ضعیف و نیازمند پشتیبانی می‌داند، قاضی صادرکننده رأی استدلال می‌کند که طرف ازدواج به جهت معلولیت قادر به پشتیبانی و حمایت از زوجه نخواهد بود. علاوه بر آنکه نباید دچار این اشتباه شد که همواره این زوجه است که مورد حمایت و پشتیبانی زوج قرار می‌گیرد، چراکه زندگی مشترک عرضه حمایت‌های متقابل می‌باشد. قاضی پرونده می‌بایست به این امر توجه لازم را معطوف می‌کرد که شهروندان دارای معلولیت نیز توانسته‌اند در عرصه‌های مختلف خانوادگی و در ابعاد وسیع‌تر اجتماعی ایفای نقش کنند و حامی خانواده و سایر شهروندان باشند. بی‌شک فرد مورد بحث در این پرونده نخستین شخص دارای معلولیتی نیست که قصد ازدواج با یک فرد بدون معلولیت را (با فرض عدم معلولیت دختر) دارد. در نتیجه مذاقه در زندگی سایر زوجین که یکی از آنها با انواعی از معلولیت‌ها و به‌ویژه معلولیت بینایی مواجه است از طریق ارجاع امر به کارشناس می‌توانست به صدور رأی شایسته بینجامد.

اگرچه قاضی پرونده با عنایت به مفهوم هم‌کفوبودن زوجین می‌تواند بنا به عللی چون وضعیت خانوادگی، اشتغال زوج و وضعیت معیشتی وی ازدواج دختر با پسر را به مصلحت نداند، لکن هم‌کفوبودن زوجین به علت معلولیت می‌تواند مصداق بارز تبعیض تلقی گردد، چراکه عدم تبعیض بر مبنای معلولیت هم به عنوان یک اصل و هم به عنوان یک تعهد کلی دولت‌های عضو کنوانسیون حقوق افراد دارای معلولیت در مواد ۳ و ۴ آمده است. واقعیت آنکه اگرچه دادنامه صادره صرفاً یک رأی است، اما دادرسان این نکته را نباید فراموش کنند که یک رأی می‌تواند نتایج متعدد فردی یا اجتماعی و حقوقی در پی داشته باشد.

یک خوانش زیان‌بار از رأی صادره آن است که افراد دارای معلولیت حق ازدواج یا تشکیل خانواده را ندارند یا آنکه صرفاً می‌بایست با افراد دارای معلولیت دیگر ازدواج کنند. نتیجه‌ای که علاوه بر نقض اصل تبعیض بر مبنای معلولیت حاصل می‌آید، نقض دو اصل کلیدی دیگر

مندرج در ماده ۳ کنوانسیون حقوق افراد دارای معلولیت است که همانا مشارکت کامل و مؤثر و ورود در جامعه و احترام به تفاوت‌ها و پذیرش افراد دارای معلولیت به‌عنوان بخشی از تنوع انسانی و بشریت می‌باشد، چراکه عدم‌پذیرش افراد دارای معلولیت در جامعه به منزوی ساختن و حذف و طرد آنان از جامعه می‌انجامد. مسئله‌ای که نگارنده در مشاهدات خود از زندگی شهروندان دارای معلولیتی که صرفاً به بهانه معلولیت با رد ازسوی پدر دختر مواجه شدند دریافته‌است.

◀ نتیجه‌گیری

دادنامه صادره از شعبه ۲۷۸ دادگاه خانواده مجتمع قضایی شهید مفتاح تهران درحالی‌که می‌توانست با ارائه تفسیر صحیح از رابطه معلولیت و موضوع هم‌کفوبودن زوجین مرحله‌گذار از دیدگاه‌های سنتی به دیدگاه‌های حقوق‌بشری نسبت به افراد دارای معلولیت را طی کند در این مرحله تاریخ‌سازی قضایی (هرچند دیر هنگام) گام بلندی رو به عقب برداشت تا این‌گونه در باورهای فرسوده و غلط پیش از دهه هشتاد میلادی که با مدل‌های پزشکی و خیریه‌ای نسبت به معلولیت مواجه بودیم غوطه‌ور بمانیم. باورهایی که از دهه هشتاد میلادی به بعد جای خود را به مدل‌های اجتماعی و حقوق‌بشری پیرامون معلولیت سپردند.

اگرچه در نظام حقوقی ایران مقررره خاصی درخصوص ازدواج افراد دارای معلولیت وجود ندارد، لکن نسبی‌بودن مفهوم هم‌کفو، تفسیر مترقیانه از ظرفیت‌ها و تحولات موجود اجتماعی در ارتباط با معلولیت، مقررات حقوق‌بشری و اصول و مقررات بالادستی‌ای چون‌بند ۹ از اصل سوم و اصل ۱۹ قانون اساسی (که کلاً تبعیض را منع می‌کند) ظرفیت‌ها و ابزارهای قابل‌دسترسی بودند تا به مدد آنها رأی شایسته و پیش‌رونده‌ای صادر کرد.

اگرچه در عصر توسعه ارزش‌ها و هنجارهای حقوق‌بشری رأی صادره به‌هیچ‌وجه مطلوب محسوب نمی‌شود، لکن نباید ناامید بود، بلکه می‌بایست با طرح مکرر دعاوی‌ای از این‌دست، البته همراه با تقویت بنیه استدلالی و استنادی رویه قضایی را با رویکردهای نوین به معلولیت هم‌سو و هم‌گام ساخت. صد البته این امر مستلزم تدابیر لازم ازسوی دولت و تشکلهای مدنی‌است که با فرهنگ‌سازی در جامعه و آموزش قضات، معرفی مطابق با واقع را از افراد دارای معلولیت و توانمندی‌های آنان به‌عمل آورند. تردیدی نیست که در این راه تقویت بینش‌های صحیح در هر طرف (چه جامعه و چه سیستم قضایی) می‌تواند اثرگذاری در طرف مقابل را تسریع بخشد، اما در این میان انتظار از نظام حقوقی و به‌ویژه قضایی بیش از عناصر دیگر است که در فضایی منطقی و حقوقی و به دور از احساسات فردی و عوام‌گرایی به رسالت خویش که همانا استقرار عدالت است، همت گمارد. موضوعی که می‌تواند حق بر تشکیل خانواده، اصول عدم تبعیض، مشارکت کامل و مؤثر و حضور در جامعه و احترام به تفاوت‌ها و پذیرش افراد دارای معلولیت به‌عنوان بخشی از تنوع انسانی و بشریت برای واحد و واحدها را مورد احترام، حمایت و اجرا قرار دهد.

نقد دوم

ناسازه بی‌قاعدگی عشق و قواعد سخت قانون مدنی



زهرا علی اکبر نیشابوری

وکیل دادگستری

zahra. neyshaboori1@gmail.com

نقدی بر یک دادنامه با نگاهی به برخی از قواعد چهل‌گانه کتاب عرفانی ملت عشق. بیست‌ویکمین قاعده از چهل قاعده صوفیانه از کتاب ملت عشق نوشته الیف شافاک: «به هر کدام از ما صفاتی جداگانه عطا شده است؛ اگر خدا می‌خواست همه عیناً مثل هم باشند، بدون شک همه را مثل هم می‌آفرید؛ محترم‌نشمردن اختلاف‌ها و تحمیل عقاید صحیح خود به دیگران بی‌احترامی است نسبت به نظام مقدس خدا».

رای شماره ۹۸۰۹۹۷۲۱۶۵۰۰۳۳۴ صادره از شعبه ۲۷۸ دادگاه خانواده تهران را می‌توان از دریچه و زوایای مختلف نگریست و در ارتباط با آن سوژه‌های مختلفی را از جمله حق ازدواج افراد توان‌خواه در اسناد حقوق‌بشری، نقد ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی، حقوق انسان‌ها در امر ازدواج و مطالعه تطبیقی آن با سایر نظامات حقوقی و نظایر آن مورد تدقیق و بررسی قرار داد. صرف‌نظر از اینکه بگوییم باتوجه به آمار و ارقام رسمی کشور که از تحصیل‌کرده‌بودن دختران امروز جامعه ایران و بالارفتن سن ازدواج حکایت دارد، آنچه مسلم است اینکه دیگر نیازی به نگاه قیم‌مآبانه و رویکرد ظاهراً حمایتی ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی نیست. ماده مذکور اصولاً پژمرده است و حذف و خاک‌سپاری آن بایسته است. ادای احترام به دختران جامعه امروز ایران، که به دلیل بلوغ و تحصیلات عالیه ممکن است دارای روش و بینشی مستقل و متفاوت باشند، و موکول‌نمودن سرنوشت آنان به اذن پدر، جد پدری یا دادگستری به دلیل صرفاً یک خصیصه فیزیکی ضرورت دارد. همچنین قضا‌دایی در این امر، که خود وجود این ماده می‌تواند باعث کدورتی تلخ میان پدران و دختران جامعه باشد بایسته است. این مقررہ بستری را فراهم می‌کند که طرفین، که با یکدیگر نسبت صمیمانه پدری و دختری دارند، در کسوت خواهان و خوانده در نظام قضایی قرار گیرند و احیاناً چنانچه اختلافی میان آنان باشد، حتی‌المقدور بهتر است که در اتاق مشاوره در نزد یک روان‌شناس حل و فصل گردد و نه در اتاق یک قاضی و در بستر امر قضایی. اتفاقاً در این باب از همان ابتدا نیز میان فقهای شیعه اختلاف بوده است و برخی از ایشان اصولاً چنین ادنی در نکاح را قبول نداشته‌اند. بند «ب» ماده ۱۶ کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان^۶، صرف‌نظر از عدم عضویت ایران در این معاهده، تأکید می‌کند که هر انسان بالغی اعم از زن و مرد در

6. Elif Shafak

7. Convention on the Elimination of All Forms of Discrimination Against Women

امر ازدواج مختار است و این امر موکول به کسب اجازه از دیگری نیست. نگارنده در این نوشته قصد بررسی و نقد ماده مذکور را ندارد. حتی به‌رغم طلیعه این نوشتار، که حاکی از احترام به تفاوت میان انسان‌هاست، نگارنده صحبتی در ارتباط با حقوق افراد توان‌خواه جسمی از جمله حق ازدواج آنان، به‌رغم گلایه‌های عمیق حقوقی و اجتماعی نسبت به صادرکننده محترم رأی مذکور که با سلب اذن در ازدواج در فقره مذکور به تلخی‌های قصه خواهان پرونده و فرد محبوب او برای ازدواج افزوده‌است ندارد. البته طبق قاعده یازدهم در کتاب ملت عشق همان‌طور که هیچ زایمانی بدون درد نمی‌شود، هیچ ظهور نو و تازه‌ای هم در هیچ انسانی بدون تحمل و سختی میسر نیست و معمولاً گنج‌ها و خزانه‌ها از دل ویرانه‌ها بیرون می‌آیند. شاید بررسی هرچه‌بیشتر این دادنامه و مواردی از این دست در محافل حقوقی و اجتماعی آغاز و جرقه‌ای باشد که این هلال ماه پذیرش و به رسمیت شناختن حقوق بنیادین اقلیت‌ها و افراد صرفاً متفاوت را نهایتاً تبدیل به بدر کامل حداقل در میان نخبگان جامعه کند. هدف اصلی از نگارش این نوشتار صرفاً این نکته‌است که به‌هرجهت چنین مقرره‌ای در قانون مدنی ما، یعنی شرط اذن پدر در نکاح دختر دوشیزه، وجود دارد و به‌رغم زمزمه‌های اصلاح طرح یک فوریتی و تغییر برخی از شرایط آن از جمله اینکه مثلاً دختران بالای ۲۸ سال با تحصیلات کارشناسی ارشد و دارای حق بیمه دیگر نیازی به چنین اذنی ندارند، اما همچنان به شکل سنتی این مقررره موجودیت خود را حفظ نموده‌است.

قضات محترم و رویه قضایی در صورت رجوع دختران دوشیزه و تقاضای آنان جهت حصول اذن در ازدواج در صورت غیرموجه بودن مخالفت پدر یا جد پدری، در چه محدوده‌ای حق اعمال نظر دارند و با استفاده از چه ضابطه‌ای می‌توانند علل موجه و غیرموجه خواهان پرونده و خوانده را کاوش نمایند و اصولاً چه تعریفی می‌توانند از علل موجه و غیرموجه داشته باشند؟ منطبق بر اصل ۱۶۶ قانون اساسی احکام دادگاه‌ها بایستی مستدل و مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده‌است. منطبق بر اصل ۱۶۷ نیز قاضی موظف است که کوشش کند حکم هر دعوا را در

قوانین مدونه بیابد. بنابراین باعنایت به قانون اساسی قضات محترم حق ندارند که حکم هر پرونده را در خلأ صادر نمایند و حتماً بایستی براساس قوانین و مقررات جاریه کشور صادر کنند. احکام و اصول فوق درواقع چهارچوبی را برای قضات محترم ترسیم می‌نماید و دادن حکم خارج از چهارچوب و ضوابط و صرفاً سلیقه‌ای نیز خود تخلف و خلاف شأن قضات محسوب می‌شود. مهم‌ترین نکته دراین فقره بحث موجه بودن یا موجه نبودن تقاضای

قضات محترم

و رویه قضایی

در صورت رجوع

دختران دوشیزه و

تقاضای آنان جهت

حصول اذن در

ازدواج در صورت

غیرموجه بودن

مخالفت پدر یا

جد پدری، در چه

محدوده‌ای حق

اعمال نظر دارند

و با استفاده از چه

ضابطه‌ای می‌توانند

علل موجه و

غیرموجه خواهان

پرونده و خوانده را

کاوش نمایند و اصولاً

چه تعریفی می‌توانند

از علل موجه و

غیرموجه داشته

باشند؟

خواهان است. اصلی‌ترین وظیفه دادرس بایستی دریافت این مطلب باشد که علت مخالفت خواننده با ازدواج خواهان چیست و تا چه حد و میزان این مخالفت صرفاً از دیدگاه قانون قابل‌پذیرش است. در اینجا بایستی قدری عام‌تر و کلی‌تر بنگریم. قوانین، چه در بعد داخلی و چه کنوانسیون‌هایی که ایران هم بدان‌ها پیوسته‌است و منطبق بر ماده ۹ قانون مدنی در حکم قانون داخلی هستند، مکرراً از اصل عدم تبعیض میان انسان‌ها و مساوات و برابری و حقوق آنها صحبت کرده‌اند. اصولی همچون برابری و تساوی میان انسان‌ها فارغ از جنسیت، نژاد، دین و... در متون قانونی متبلور است و هیچ‌کدام از آنها احياناً جنبه تزینی و صرفاً نظری ندارند. به‌عنوان مثال افرادی که دارای جنون یا دچار زوال عقل باشند دارای اهلیت استیفا نیستند، حق معامله ندارند و معاملات آنان باطل است. ازطرفی نیز عقل مشترک بشری (عقل به‌عنوان یکی از منابع دست اول شرعی) تنها اوصاف و خصوصیات را به‌عنوان خصوصیات منفی و غیرموجه تلقی می‌کند که خانمان‌سوز باشند و همه جوامع بشری آن صفت را مذموم بپندارند. برای نمونه اعتیاد به موادمخدر، مسکرات، سوءسابقه‌های متعدد و مواردی از این دست می‌تواند به‌عنوان یک دلیل موجه خواننده برای عدم موافقت با ازدواج خواهان تلقی گردد. کاملاً پُررواضح است که این نگاه دادرس محترم که خواسته خواهان را به‌دلیل تمایل ازدواج با فردی که مبتلا به یک بیماری یا عارضه بلندمدت معلولیت جسمی است غیرموجه بپندارد سلیقه‌ای، نسبی و عاری از هرگونه تکیه به اسناد و متون قانونی است، چراکه دادرس محترم به‌جای گام نهادن درحوزه روان‌شناسی بایستی به حوزه و قلمرو حقوقی و قانونی نگاه کند و از روح قانون استنباط نماید که دلیل موجه و غیرموجه در این فقره چیست. در هیچ‌یک از متون قانونی امر بیماری و معلولیت جسمی هیچ‌کدام به‌عنوان خصیصه‌ای که باعث تبعیض و محرومیت از حقوق بنیادین گردد مطرح نشده‌است. تنها افرادی که مثلاً دارای محکومیت کیفری مؤثر هستند از پاره‌ای از حقوق اجتماعی محروم‌اند یا اینکه افرادی که دارای جنون یا صغر باشند اهلیت استیفا ندارند یا افرادی که دارای حالت خطرناک از جمله اعتیاد و تکدی‌گری می‌باشند رفتار آنان می‌تواند مصداقی از جرم به عادت تلقی گردد.

بنابراین دادرس محترم در این فقره بایستی وحدت ملاک بگیرد و به‌دلیل استثنانمودن این افراد از پاره‌ای از حقوق در قوانین مدونه توسط قانونگذار خود نیز جست‌وجو نماید که فرد موردنظر خواهان آیا دارای چنین خصوصیات و اوصافی است و چنانچه پاسخ مثبت باشد، با اذن در ازدواج وی مخالفت نماید و در غیر این صورت مخالفت با ازدواج خواهان با فرد مطلوب وی هرچند توانیاب باشد، به نظر می‌رسد که خالی از وجاهت باشد. همچنین زینده یک دادرس محترم در سیستم قضایی نیست که به عرف غلط جامعه، که در پاره‌ای از موارد به‌طور جدی می‌تواند با قوانین و اصول متعالی و انسانی مغایرت داشته باشد، جهت پیدانمودن مبنا و معیار برای استخراج دلایل موجه و غیرموجه تکیه کند. هرچند عرف هم به‌عنوان یکی از منابع حقوق دسته‌بندی می‌شود، اما استناد به آن در صورتی می‌تواند وجاهت داشته باشد که آن عرف با کالبد و روح قوانین تعارضی نداشته باشد. ■

◀ دادنامه تجدیدنظر

در خصوص تجدیدنظرخواهی خانم مرضیه... با وکالت آقای مرتضی درویشی بطرفیت آقای حسین... نسبت به دادنامه شماره ۳۳۴ مورخه ۹۸/۰۲/۳۰ صادره از شعبه ۲۷۸ دادگاه خانواده تهران که به موجب آن حکم به بطلان دعوی تجدیدنظرخواه مبنی بر صدور اذن ازدواج صادر شده است با عنایت به محتویات پرونده اعتراض وارد است زیرا تجدیدنظرخواه خانم مرضیه... حدود ۲۷ سال سن دارد که به سن ازدواج رسیده و بلکه از سن ازدواج هم سپری شده است و شخصی را هم انتخاب نموده است به نام آقای محمد... ۲۹ ساله می‌باشد که نابینا هستند و تجدیدنظر خوانده که پدر خانم مرضیه... هستند به علت نابینا بودن آقای محمد... با ازدواج مخالف است و او را در شأن خانواده خود نمی‌داند لکن نابینا بودن نمی‌تواند موجب مخالفت شود و دلیلی که محکمه پسند باشد ارائه نشده است در حالی که پسر دارای شغل ثابت و درآمد مکفی و منزل مستقل می‌باشد لذا مستنداً به ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی ضمن نقض دادنامه مذکور مستنداً به ماده ۱۰۴۳ از قانون مدنی که مقرر داشته است (... هرگاه پدر یا جد پدری بدون علت موجه از دادن اجازه مضایقه کند اجازه او ساقط و دختر می‌تواند با معرفی کامل مردی که می‌خواهد با او ازدواج نماید و شرایط نکاح و مهریه که بین آنها قرار داده شده و...) لذا به خانم مرضیه... اجازه داده می‌شود با شرایط و مهریه‌ای که بین ایشان قرارداد شده ازدواج نموده و مراتب را به ثبت برسانند. رأی صادره حضوری و قطعی است.

رئیس شعبه ۶۰ دادگاه تجدیدنظر استان تهران
علی محمد علیخانی

مستشار شعبه ۶۰ دادگاه تجدیدنظر
اسدالله هادوی